



روایت یگانه دختر شهید «سیدرضی» از آخرین دیدار

دیدار پس از سه ماه دوری

نشان می‌دادند. با وجود دل‌بستگی شدیدشان به خانواده نمی‌خواستند وابستگی ایجاد شود؛ چراکه فکر و عملشان را وقف مسیر الهی و با خدا معامله کرده بودند. پدرم حدود ۴۰ سال در منطقه بودند و سه سال در ایران و سپاه ولی امر فعالیت داشتند. حاج قاسم ابتدا برای ۶ ماه به صورت موقت ایشان را به سپاه قدس منتقل می‌کنند، ولی پس از آن تا شهادت در همان سپاه قدس فعالیت کردند.

◀ شرایط شغلی‌شان چگونه بود؟

نخستین باری که شرایط کاری شهید موسوی را درک کردم هشت‌ساله بودم. در نامه‌ای نوشته بودند ممکن است از این مأموریت برنگردم. البته آن موقع خیلی برایم مفهوم نبود چرا چنین چیزی نوشته‌اند. از مادرم پرسیدم و به دلیل وابستگی شدید خیلی اذیت شدم.

ایشان زمان دفاع مقدس جانباز هم شده بودند؟ بله! ریه‌های پدرم شیمیایی بود و هنوز صدای سرفه‌های ایشان در گوش ما هست. آن قدر میزان جانبازی‌شان بالا بود که حتی گاهی نیاز به

◀ لطفاً خودتان را معرفی کنید و از پدر شهیدتان بگویید.

لیلاسادات موسوی فرزند آخر شهید سیدرضی موسوی هستم و دو برادر بزرگ‌تر دارم. در این ۲۶ سال، بیشتر دوری از پدر را به یاد دارم؛ یعنی پدر داشتن و نداشتن با هم درآمیخته بود. پدرم تا قبل از شهادتشان گمنام بودند. پدرم شخصیتی جدی و در عین حال بسیار اهل محبت و مهربان بودند، در منزل مقید به رعایت نظم و اعتقادات و انتخاب مرجع تقلید بودند و تأکید داشتند راه درست را انتخاب کنید و از عالمان و کارشناسان تحقیق کنید و از صفحات مجازی پیروی نکنید. مشغله کاری بسیار زیادی داشتند، به قدری که حتی اعلام تاریخ تولد ما و موعد دانشگاه و ازدواج و بقیه موارد را به مادر سپرده و از مادر پیگیر احوال ما بودند. پدر آرامش و حس حمایت خوبی داشتند و این‌گونه نبود که ابراز احساسات زبانی داشته باشند. سال ۹۳ و آغاز جنگ با داعش تلفنی صحبت و ابراز احساسات می‌کردیم و می‌گفتم خیلی دلم تنگ شده. پدر علاوه بر بیان زبانی، با عمل و رفتار خودشان دوست داشتن ما را